

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد بدین بوم و بر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

نویسنده: ویکتور گروسمن
برگردان: حمید پارسا
فرستنده: طاهر باختری
۳۱ می ۲۰۲۵

سقوط طبقه حاکم المان به سوی جنگ؛ جرقه‌ای برای نوزائی سیاسی چپ



جناح راست در المان در حال تجدید انگیزه به سمت جنگ است، در حالی که حزب چپ، دی لینکه، با امتناع از پیوستن به حمله به مهاجران، در حال تجدید بخت سیاسی خود است. عکس در سمت چپ: سربازان آلمانی در جریان یک رزمایش نظامی در لیتوانی، در ۱۶ می ۲۰۲۵، در مقابل یک تانک جنگی لوپارد ایستاده‌اند. عکس در سمت راست: اینس شورتتر، رئیس مشترک دی لینکه، و هایدی رایشنیک، نامزد اصلی حزب، در شب انتخابات در ماه فبروری جشن می‌گیرند.

آلمان که زمانی مترادف با قدرت اقتصادی بود، اکنون بیشتر یادآور واژه‌هایی مانند کمردرد یا سیاست است. این کشور اگرچه همچنان در اروپا پیشتاز و چهارمین اقتصاد بزرگ جهان به شمار می‌رود، اما با آشفته‌بازار اقتصادی، سیاسی و روانی مواجه است. مدارس نیازمند بازسازی و معلم‌اند؛ درمانگاه‌ها و بیمارستان‌ها با کمبود نیروی انسانی روبه‌رو هستند؛ و صنعت کلیدی‌اش یعنی خودروسازی با کاهش مشتریان دست‌وپنجه نرم می‌کند. همه‌چیز در سراسیمگی سقوط است.

چه چیزهایی در حال صعودند؟ اجاره خانه، قیمت مواد غذایی، و ترس از فاشیست‌ها و البته با سرعتی بیشتر از همه، حساب‌های بانکی افرادی چون آرمین پاپرگر، مدیرعامل شرکت راین‌متال، چهره‌ای شاخص در باشگاه اختصاصی و پررونق تولیدکنندگان تسلیحات.

او اخیراً با افتخار اعلام کرد: «ما یکی از سریع‌الرشدترین شرکت‌های دفاعی جهان هستیم و در مسیر تبدیل شدن به یک قهرمان جهانی قرار داریم.» و البته دلایل موجهی برای این ادعا دارد: از سال ۲۰۲۰، ارزش سهام شرکتش بیش از ۲۰۰۰ درصد افزایش یافته است؛ عمدتاً به لطف جنگ اوکراین. بنابراین، علی‌رغم رکود اقتصادی آلمان، برخی افراد ثروتمندتر شده‌اند.

برای باقی جمعیت، چشم‌انداز رشد اقتصادی با عدد صفر درصد، بیشتر یادآور سطح آب رود راین است؛ آبی که شاید بزودی فقط برای قایق‌های سبک قابل‌کشتیرانی باشد. اما شرکت راین‌متال، همنام این رودخانه، تانک، توپخانه، گلوله، ضد هوایی و کامیون نظامی را همچون نان داغ به فروش می‌رساند، و نه فقط در آلمان، بلکه در ایتالیا، آمریکا و حتی اوکراین نیز در حال گسترش است.

تمایل به افزایش نامحدود هزینه‌های نظامی، به یکی از دلایل اصلی رفتاری‌های کنونی آلمان تبدیل شده است. این روند، نقش مهمی در انتخابات زود هنگام ایفا کرد؛ انتخاباتی که مدت‌ها پیش از موعد معمول برگزار شد. حتی ممکن است همین روند، عاملی در شوک دو هفته پیش به فریدریش مرس، رهبر حزب محافظه‌کار دموکرات مسیحی بوده باشد. او با اطمینان خاطر از پیروزی در رأی‌گیری برای صدراعظمی در بوندستاگ، غافلگیر شد—و البته شکست خورد.

انتخاب او بر پایهٔ ائتلاف بین حزب خودش، «اتحاد» (متشکل از دو حزب خواهر دموکرات مسیحی، که اغلب یکی در نظر گرفته می‌شوند) و حزب سوسیال‌دموکرات بنا شده بود—ائتلافی که اکثریتی اندک اما ظاهراً تضمین شده داشت. اما ۱۶ نماینده به نامزد خودشان رأی ندادند. اتفاقی، که برای نخستین بار در تاریخ بوندستاگ اتفاق افتاد. نتیجه؟ آشوب. از آنجا که رأی‌گیری محرمانه بود، هنوز مشخص نیست این نافرمانی ناشی از کینه‌های شخصی، اختلافات سیاسی یا ترکیبی از هر دو بوده است.

پس از نشست‌های اضطراری و بدون شک فشارهای پشت‌پرده، رأی‌گیری دومی برگزار شد. این بار همه مطابق انتظار عمل کردند و مرس پیروز شد. اما این رویداد، شکستی بزرگ برای او بود—و مایهٔ شادی برای کسانی که این میلیونر راست‌گرا را دوست ندارند؛ مردی که زمانی رئیس شرکت بلکراک در آلمان بود و سرشار از تکبر، اگر نه نفرت، به نظر می‌رسد. با این حال، حالا او رئیس جدید دولت است.

سیاست در آلمان ممکن است پیچیده به نظر برسد، به‌ویژه برای آمریکایی‌هایی که به نظام دوحزبی عادت دارند. این درست است که در انتخابات فدروری، برگهٔ رأی‌گیری (که همواره با کاغذ و مداد پر می‌شود) فهرستی از ۲۹ حزب را شامل می‌شد. اما اکثر این احزاب چیزی شبیه به «سرگرمی» بودند که کمتر از یک یا دو درصد آراء را کسب کردند. تنها پنج حزب (با احتساب اتحاد دموکرات مسیحی به عنوان یکی) به حد نصاب ۵ درصد برای ورود به بوندستاگ رسیدند. و از این میان، سه حزب گرچه یکسان نیستند، اما شباهت‌های زیادی به هم دارند.

اتحاد دموکرات مسیحی به رهبری مرس، با کسب ۲۸.۶ درصد، در جایگاه نخست اما ضعیف قرار گرفت و برای کسب اکثریت در بوندستاگ به شریک نیاز داشت. آن‌ها سوسیال‌دموکرات‌ها را انتخاب کردند—رقیب قدیمی که بدترین نتیجهٔ تاریخی‌شان یعنی ۱۶.۴ درصد را کسب کرده بودند. این تصمیم، سبزه‌ها را که پیش‌تر در صندلی‌های گرم کابینه حضور داشتند، به نیمکت‌های سرد اپوزیسیون فرستاد.

سقوط... به سوی جنگ

آغاز جنگ اوکراین در سال ۲۰۲۲ به معنای تسلیم نهایی در برابر فشار ایالات متحده برای قطع واردات ارزان سوخت روسیه بود؛ سوختی که از طریق خطوط لوله زمینی یا زیرآبی به آلمان می‌رسید—تا آن‌که با آن انفجار نه چندان مرموز در بالتیک، که جو بایدن رئیس‌جمهور آمریکا پیشاپیش با اطمینان پیش‌بینی‌اش کرده بود، متوقف شد. گاز مایع وارداتی از خلیج فارس یا خلیج مکزیکو (که حالا به آن «خلیج آمریکا» می‌گویند) بسیار گران‌تر است و به زیرساخت‌های بندری پرهزینه نیاز دارد.

قطع تجارت با روسیه—که صنعت آلمان به آن خودرو، ماشین‌آلات صنعتی و سبزیجات می‌فروخت و در ازایش گاز ارزان می‌گرفت—ضربه سنگینی به اقتصاد آلمان وارد کرد. هنوز کسی نمی‌داند تعرفه‌های دونالد ترامپ در نهایت تا چه حد سختگیرانه خواهد بود، اما حتی اگر کاهش یابد، چشم‌انداز روشنی برای صنایع صادراتی آلمان (که همیشه ستون فقرات رونق اقتصادی کشور بوده‌اند) ترسیم نمی‌کند. رکود یا غرور بیش‌ازحد آلمان در بازار متغیر خودروهای جهانی نیز ضربه دیگری زده است؛ به ویژه در برابر رقابت شدید چین. شرکت‌هایی چون فورد و فولکس‌واگن بخش‌هایی از تولید خود را تعطیل کرده یا در آستانه تعطیلی کامل هستند و هر دو با اعتصاب‌هایی مواجه‌اند—رویدادی بی‌سابقه در میان نیروی کاری که تاکنون نسبتاً راضی و با حقوق مناسب بوده است.

رامحل برنامه‌ریزی‌شده دولت جدید—نه چندان جدید و نه منحصرأ آلمانی—چند بخش دارد:

(الف) پائین نگه‌داشتن مالیات برای ثروتمندان و انحصارهایشان، حتی کمتر از سطح فعلی، به‌بهانه تحریک سرمایه‌گذاری، به‌ویژه در داخل آلمان.

(ب) کاهش حقوق، درآمدها و مزایای طبقه کارگر—چنان‌که معمولاً رخ می‌دهد—و بیشترین فشار را بر فقراء وارد می‌کند.

(ج) منحرف کردن اعتراضات با مقصر جلوه‌دادن مهاجران: به‌خاطر افزایش زمان انتظار برای پزشک و دندان‌پزشک، شلوغ‌شدن کلاس‌های مدرسه با کودکانی که آلمانی بلد نیستند، متهم‌شدن به تنبلی و سوءاستفاده از خدمات عمومی به هزینه آلمانی‌ها، ایجاد سر و صدا یا ارتکاب جنایت و تجاوز—همه این موارد در رسانه‌ها و نه فقط در نشریات زرد یا شبکه‌های اجتماعی، به‌طور دروغین بازتاب می‌یابد. (آیا همه این‌ها برایتان آشنا به نظر نمی‌رسد؟)

و هر چه بیشتر، بر سر یک پاسخ برای تمام مشکلات توافق دارند:

(د) حرکت به سوی جنگ.



مسابقه در سمت راست: یک معترض در جریان تظاهراتی در مقابل ساختمان رایشتاگ در برلین، ۲ فبروری ۲۰۲۵،
تابلویی با تصویر نقاشی شده از آلیس وایدل (رهبر حزب AfD) و صدراعظم المان، فریدریش مرس (از حزب CDU) در
دست دارد که روی آن ساختمان در حال سوختن رایشتاگ و نوشته «نه» دیده می‌شود

اما چطور می‌توان افکار عمومی را برای این مسیر همراه کرد؟ به‌ویژه در شرق المان که هنوز دچار محرومیت و
تردید است؟ نخست با تحریک احساسات در راستای ادامه جنگ در اوکراین تا «پیروزی»، و ابراز نگرانی پنهان (و
گاه آشکار) از این که ترمپ، پوتین، و در نهایت زلنسکی، ممکن است به توافقی برسند و صلح برقرار شود.
در یک کارزار هماهنگ، ایده وقوع جنگی بزرگ در آینده به‌تدریج در میان بیشتر رسانه‌ها و سیاستمداران جا افتاده
است. با نادیده‌گرفتن کامل جغرافیا و عقل سلیم، اصرار دارند که اگر (و وقتی) پوتین بتواند اوکراین را ببلعد، بلافاصله
به سمت غرب گسترش خواهد یافت و مستقیماً به دروازه براندنبرگ در برلین خواهد رسید.

این تهدید ادعائی، که حالا دیگر از حالت شرطی هم فراتر رفته، بهانه‌ای است برای درخواست سلاح‌های بیشتر و
مدرن‌تر؛ گسترش ارتش، نیروی بحری و نیروی هوایی، حفظ (چه با ترمپ چه بی‌او) پایگاه‌های راکتی میان‌برد در
خاک المان که توانائی حمله و ویران‌سازی مسکو در چند دقیقه را دارند. این روند همچنین شامل تقویت بزرگراه‌ها،
پل‌ها، بندرها و فرودگاه‌ها برای حمل‌ونقل سلاح‌های سنگین، ثبت‌نام همه آلمانی‌ها (در صورت امکان)، به‌ویژه مردان
در سن سربازی، و بازگرداندن خدمت وظیفه عمومی می‌شود.

همه این موارد با هشدار همیشگی پیش می‌رود: «روس‌ها دارند می‌آیند!» برای کسانی که تجربه تاریخی را به یاد
دارند، صدای سال‌های ۱۹۱۲ تا ۱۹۱۴ و دهه ۱۹۳۰، به‌وضوح شنیده می‌شود و بوی آن به مشام می‌رسد.
من نشانه‌ای از این وضعیت را در شرکتی یافتم که زمانی مدت کوتاهی در آن کار می‌کردم. در شهر زیبا و تماشائی
گورلیتس، در مرز پولند، صنعت اصلی شهر—که در سال ۱۸۴۹ بنیان‌گذاری شده بود—تولید با کیفیت واگن‌های
دوطبقه، کوپه‌های خواب، و دیگر واگن‌های تخصصی راه‌آهن بود. این صنعت در دوران جمهوری دموکراتیک المان
(المان شرقی سوسیالیستی) ملی شده بود و حدود شش هزار کارگر داشت، با کتابخانه، درمانگاه بزرگ و «خانه
فرهنگ». اما پس از «وحدت» المان در سال ۱۹۹۰، خصوصی‌سازی شد؛ بارها خرید و فروش و تجزیه شد، تمام
امکاناتش از میان رفت و شهر به‌تدریج خالی شد.

اکنون، سرانجام، آن شرکت و شهر گورلیتس دوباره امید یافته‌اند: تولید تانک‌های لئوپارد، تانک‌های پوما و
زره‌پوش‌های بوکسر، با ایجاد شغل برای حدود ۴۰۰ یا ۵۰۰ کارگر. اولاف شولتس، صدراعظم سوسیال‌دموکرات، در
واپسین روزهای نخست‌وزیری‌اش از این خبر خوشحال شد. او گفت: «این خبر بسیار خوبی است که مشاغل صنعتی
در گورلیتس حفظ خواهند شد.»

در مورد بزرگراهی که از شرق از طریق پولند می‌گذرد نیز باید گفت به‌منظور تحمل بارهای سنگین‌تر گسترش خواهد
یافت. حساب‌های بانکی مردانی همچون آرمین پاپرگر در راین‌متال یا شریک نظامی‌اش در گورلیتس، شرکت کراوس-
مافای-وگمان (که حالا به KMDS تغییر نام داده)، نیز به‌همان نسبت فربه‌تر خواهد شد—شرکتی که آن هم بیش از یک
قرن تجربه در ساخت تانک و تجهیزات مشابه دارد.

مرتس و دموکرات‌مسیحی‌ها بلندترین فریادها را در تشویق کشور به این مسیر سر می‌دهند، اما همه نیروهای دارای
قدرت نیز با این روند همراه شده‌اند، از جمله سبزه‌ها—حتی اگر دیگر در قدرت نباشند. و البته، همان‌طور که استدلال
می‌شود، همه آن‌ها صرفاً برای حفظ آزادی، دموکراسی، و موجودیت امن «المان ما» آماده‌سازی می‌کنند.

تأمین مالی جنگ‌های پیش‌رو

اما تسلیح مجدد، میلیاردها یورو هزینه دارد و درست چند ساعت پیش از جایگزینی بوندستاگ قدیم با مجلس جدید، نمایندگان پیشین قانون اساسی المان را تغییر دادند تا سقف بدهی ملی را کنار بگذارند و خریدهای نظامی نامحدود را مجاز کنند. هدف قبلی و ظاهراً دست‌نیافتنی اختصاص دو درصد از تولید ناخالص ملی به تسلیحات، اکنون به ۳.۵ درصد افزایش یافته است و اگر ترمپ به خواسته‌اش برسد، تا ۵ درصد برای «دفاع از خود در برابر اقتدارگرایان» بالا خواهد رفت. این میزان می‌تواند معادل ۲۲۵ میلیارد یورو شود، یعنی تقریباً نیمی از کل بودجه کشور.

این پول از کجا باید تأمین شود؟ از کجا، جز از جیب کودکان، بیماران، بیکاران و کارگران کم‌درآمد؟ پیام به کارگران المانی چنین خواهد بود: «بیشتر و کارآمدتر کار کنید» — البته طولانی‌تر. هفته کاری ۴۰ ساعته را کنار بگذارید، سن بازنشستگی را عقب بیندازید، سهم بیشتری به سیستم درمانی بپردازید، در صورت بیکاری حمایت کمتری دریافت کنید، و حتی بدترین شغل‌های کم‌دستمزد را هم بپذیرید. و مقصر همه این‌ها کیست؟ به احتمال زیاد «مهاجران غیرقانونی». یا شاید دوباره روسیه.

آیا هیچ مخالفتی با این چشم‌انداز هولناک وجود ندارد؟

«آلترناتیو»

برخی رأی‌دهندگان در انتخابات اخیر، تصور کردند در دومین حزب قدرتمند المان، یعنی حزب «آلترناتیو برای المان» (AfD)، یک نیروی مخالف قابل‌اتکاء یافته‌اند. این حزب در انتخابات فبروری ۲۰۲۵، ۲۰.۸ درصد رأی کسب کرد — یعنی دو برابر نتیجه‌اش در سال ۲۰۲۱. اکنون در نظرسنجی‌ها حدود ۲۵ درصد از آن حمایت می‌کنند، که گاهی با دموکرات‌مسیحی‌ها برابر و حتی جلوتر از آن‌هاست. در نتیجه، دست‌کم برای یک روز، AfD قوی‌ترین حزب المان بود.

نزدیک به یک‌چهارم المانی‌ها از AfD حمایت می‌کنند، زیرا آن را حزبی می‌دانند که با ارسال تسلیحات بیشتر به اوکراین مخالفت می‌کند و از پوتین در برابر زلنسکی حمایت می‌نماید. از این‌رو، برخی آن را «حزب صلح» می‌پندارند. این امید به صلح، که در مناطق سابق المان شرقی قوی‌تر از غرب است، همراه با مقاومت کمتر نسبت به روسیه‌هراسی غربی، موجب شده که AfD در شرق المان رأی بیشتری به‌دست آورد.

عده‌ای نیز برای مخالفت با «ساختار حاکم بی‌احساس» که در دست ثروتمندان است، به AfD رأی می‌دهند — احساسی که ناشی از سرخوردگی ماندگار بسیاری از شرق‌المان نسبت به «آزادی» و «دموکراسی» و عده‌دهنده سرمایه‌داری، و «مناظر شکوفا»ئی است که در ازای وحدت المان قولش را داده بودند. برای مثال، در گورلیتس، AfD به‌وضوح قوی‌ترین حزب است.

شاید بزرگترین بخش از حامیان این حزب کسانی باشند که به باورهای نژادپرستانه علیه مهاجران کشانده شده‌اند — نفرتی نسبت به «دیگران»، به‌ویژه مسلمانانی که بسیاری از آن‌ها هیچ ارتباط انسانی واقعی با آن‌ها نداشته‌اند. برخی از این احساسات و تصورات نادرست را می‌توان اصلاح کرد؛ اما در مورد نژادپرستان سرسخت و مروجین نفرت — یعنی فاشیست‌های واقعی — معمولاً چنین امکانی وجود ندارد.

در موضوع جنگ، AfD با وجود موضعش در مورد نزدیکی با پوتین و روسیه، به‌هیچ‌وجه حزب صلح نیست. این حزب بشدت ملی‌گراست، خواهان افزایش گسترده تسلیحات، بازگشت خدمت سربازی اجباری، و تحمیل «ارزش‌های

سنتی خانوادگی» از سوی دولت است—به‌ویژه تشویق به زاد و ولد بیشتر در میان المانی‌ها. و طبعاً خواهان مالیات بسیار کمتر برای ثروتمندان است.

AfD همچنین حامی سرسخت نخست‌وزیر اسرائیل، بنیامین نتانیاو، و جنگ او علیه غزه و فلسطین است—چرا که این سیاست در راستای دیدگاه ضدمسلمان حزب قرار می‌گیرد. با این حال، برخی جناح‌های AfD هنوز نشانه‌هایی از یهودستیزی سنتی دوران هیتلر را حفظ کرده‌اند.

گرچه این حزب برای بسیاری از رهبران المانی و خارجی هنوز بیش از اندازه افراطی است، اما حمایت بسیاری از دوستان بین‌المللی، از جمله معاون رئیس‌جمهور امریکا جی‌دی ونس، ایلان ماسک، و وزیر امور خارجه امریکا مارکو روبیو را داراست.

تلاشی برای ممنوع‌کردن AfD به‌دلیل «افراطگرایی» در جریان است، اما این حزب همچون ارتشی ذخیره در کمین نشسته است، آماده برای زمانی که مخالفت واقعی طبقه کارگر ظهور کند. نیاکان ایدئولوژیک آن، یعنی حزب نازی، همین نقش را در دوران رکود بزرگ سال‌های ۱۹۲۹ تا ۱۹۳۳ ایفا کردند. برخی اعضای CDU (اتحاد دموکرات مسیحی)، با وجود این‌که در ظاهر، با صدائی بلند «دیوار آتشین»ی در برابر آن اعلام کرده‌اند، همین حالا هم به AfD چشمک می‌زنند، دقیقاً مانند «میان‌روهای» دوران وایمار که با هیتلر مماشات کردند.

لغزش واگن‌کنشت

انتظار می‌رفت نیروی متقابل از سوی زارا واگن‌کنشت شکل بگیرد؛ سیاستمداری با پیشینه کمونیستی که از حزب چپ المان، دی لینکه (Die Linke)، که گرفتار انشعاب فاجعه‌بار و در آستانه فروپاشی بود، جدا شد و حزبی تازه با نام خود بنیان نهاد. او شماری از بهترین اعضای دی لینکه را نیز با خود همراه کرد. این نوزاد سیاسی با نام رسمی «اتحاد زارا واگن‌کنشت» (BSW)، تنها ظرف ده ماه رشد چشمگیری داشت و در انتخابات، نتایجی به دست آورد که برای حزبی نوپا بسیار قابل توجه بود و از حزب مادر تحلیل‌رفته‌اش فراتر رفت.

مواضع اصلی این حزب چنین بود: مخالفت قاطع با حمایت از اوکراین زلنسکی و درخواست برای مذاکرات و صلح؛ مخالفت با نسل‌کشی و توسعه‌طلبی اسرائیل؛ رد استقرار راکت‌های خطرناک در خاک المان، به‌ویژه راکت‌های امریکائی؛ و اتخاذ موضعی اعتراضی در برابر «ساختار حاکم» سیاسی، گرچه بدون تغییرات ریشه‌ئی.

اما سؤالاتی مطرح شد: ساختار قدرت در این حزب نوپا به نظر می‌رسید بر شخص واحدی استوار است که می‌کوشید—و نه همیشه با موفقیت—تصمیمات خود را بر تاکتیک‌های محلی تحمیل کند. از جمله، سیاست بررسی و تأیید فردی برای هر متقاضی عضویت در سطح رهبری، با این هدف که «از ورود عناصر مشکوک یا خرابکار جلوگیری شود.»

نتیجه چه بود؟ تنها چند صد عضو برای شرکت در کارزار انتخاباتی فیرووری، و در نهایت شکستی دلخراش و غم‌انگیز: تنها ۴.۹۸ درصد از آرا—حدود ۰.۱۵ درصد یا ۹۵۰۰ رأی کمتر از حد نصاب ۵ درصد لازم برای ورود به بوندستاگ (از مجموع حدود ۵۰ میلیون رأی‌دهنده). این حزب، نتایج مشکوک را در دادگاه به نبرد فرا خواند، اما بی‌فایده بود. از آن زمان، نظرسنجی‌ها برای BSW روی عدد ۴ درصد باقی مانده، و ممکن است در حال افول باشد—حتی در دو ایالتی که در آن‌ها عضو دولت محلی است (و در نتیجه بخشی از ساختار حاکم به‌شمار می‌آید).

یکی از معضلات اصلی این حزب، موضع آن در قبال مهاجرت بود. این حزب مانند بسیاری از احزاب دیگر، اساساً مخالف مهاجران است. زارا واگن‌کنشت معتقد است مهاجران باید مشکلات خود را در کشورهای خودشان حل کنند، نه

در آلمان که خودش پر از مشکل است. بسیاری این موضع را تلاشی عمل‌گرایانه برای جذب رأی‌دهندگان ضدمهاجر از AfD تعبیر کردند. اگر چنین بوده، این تلاش شکست خورد. آن رأی‌دهندگان با AfD یا CDU باقی ماندند.

احیای چپ

اما حالا این داستان را وارونه کنیم و به حزبی بنگریم که او ترک کرد: دی لینکه. در نومبر گذشته، این حزب تا سطح نومیکننده ۳ تا ۴ درصد سقوط کرده بود، اما به‌کلی مسیر خود را عوض کرد. با مراجعه به حدود ۶۰ هزار خانه در مناطق کلیدی و بدون تبلیغات یا فشار، تنها یک سؤال از مردم پرسید: بیش از هر چیز به چه نیاز دارید؟ و مبارزه انتخاباتی‌اش را بر پایه همین پاسخ‌ها بنا کرد. پاسخ‌ها تقریباً همیشه این‌ها بود: افزایش وحشتناک اجاره‌خانه، کمبود مسکن مقرون‌به‌صرفه، و بالا رفتن قیمت‌ها، به‌ویژه برای مواد غذایی و هزینه گرمایش.

حزب، مراکز کمک‌رسانی برای مردم نیازمند مشاوره راه‌اندازی کرد—چه به صورت حضوری، چه اینترنتی—و به کسانی که با افزایش غیرقانونی اجاره می‌جنگیدند کمک کرد. به‌ویژه در برلین، این حزب بر همکاری با جوامع مهاجر، عمدتاً ترک‌تبار یا کرد، تمرکز کرد و لحنی تازه و صریحاً ضدساختار حاکم برگزید. به‌کلی از تلاش برای کسب وجهه «قابل‌قبول» نزد ساختار رسمی حکومت، با این پیام که «ما رادیکال نیستیم، بچه‌های خوبی هستیم»، فاصله گرفت.

شخصیت محوری جدید حزب، هایدی رایشینک جوان بود؛ با پوشش خاص، خالکوبی‌ها، لحن تند و تیز و حرکات پرقدرت—همان چیزی که به‌وضوح نسل جوان آلمان می‌پسندید، چنان‌که استقبال از او در تیک‌تاک نشان می‌داد. وقتی آراء شمارش شد، دی لینکه طی تنها در دو ماه از ۴ درصد به ۸.۸ درصد صعود کرده بود. در میان زنان زیر ۳۰ سال در سطح ملی، این حزب بیشترین رأی را کسب کرد، و در برلین، نتیجه‌ای شگفت‌انگیز: رتبه نخست با ۱۹.۹ درصد. شش کرسی مستقیم در بوندستاگ نصیب حزب شد: نخست‌وزیر سابق ایالت تورینگن، بودو راملو، یک چهره محبوب در لایپزیگ، و چهار کرسی در برلین—از جمله یک نماینده با ریشه ترک که نخستین نماینده دی لینکه از مناطق سابق آلمان غربی یا غرب برلین بود.

با احتساب کرسی‌هایی که از طریق نظام تناسبی به حزب تعلق گرفته، دی لینکه اکنون در مجموع ۶۴ کرسی در بوندستاگ دارد (از مجموع ۶۳۰ کرسی). مطابق معمول، اکثریت نمایندگان حزب (۳۷ نفر) زن هستند، و از زمان انتخابات، میزان حمایت از حزب به‌طور ثابت روی ۱۰ درصد قرار گرفته است.

یکی از دلایل موفقیت دی لینکه، بی‌تردید، امتناعش از پیوستن به جریان ضدمهاجرتی بود. خلاف دیگر احزاب—از جمله حزب واگن‌کنشت—دی لینکه حاضر نشد برای جلب رأی، به تعصبات ضد مهاجران دامن بزند. حزب تأکید کرد: «ما یک حزب طبقاتی هستیم»—بازگشتی به ریشه‌های فراموش‌شده. هر کارگر، رفیق ماست؛ ما نماینده همبستگی بین‌المللی هستیم، فارغ از رنگ پوست یا منشأ، و برای حقوق آن‌ها و خودمان می‌جنگیم. آیا مشکلاتی وجود دارد؟ البته. اما این مشکلات را می‌توان از طریق هزینه‌کرد نه برای تسلیحات، بلکه برای مدارس، ساخت مسکن، جذب معلمان و پزشکان جدید، و کمک به تازه‌واردان برای آموزش، اشتغال و اسکان حل کرد.

با این حال، سیاست خارجی برای دی لینکه بسیار پیچیده‌تر بود. حزب در مورد مسائل اسرائیل و فلسطین و نیز جنگ اوکراین، با اختلافات داخلی روبه‌رو بود. اما در جریان انتخابات، از این مسائل چشم‌پوشی شد، زیرا ذهن رأی‌دهندگان مشغول آن‌ها نبود. تصمیمی عمل‌گرایانه برای نجات حزب بود—و نتیجه داد.

در کنگره حزب که اواخر اپریل برگزار شد، اما شرایط متفاوت بود. برخی رهبران «اصلاح‌طلب» حزب، به مواضع ناتو متمایلند؛ برخی دیگر، گرچه تجاوز روسیه به اوکراین را محکوم می‌کنند، اما ناتو را—با رهبری آمریکا و

مشارکت در جبهه‌ی آلمان—تهدیدی خطرناک‌تر می‌دانند. از نگاه این جناح از حزب، که نسبت به سلطه‌طلبی امریکا هشدار می‌دهد، سیاست‌های امروز واشنگتن یادآور دوره‌ی یلتسین در روسیه، مداخله‌ی ناتو در یوگسلاوی، و رخداد‌های میدان در اوکراین است.

در رابطه با اختلاف اصلی دیگر، یکی از نمایندگان با خشم از «حق دفاع از خود» اسرائیل دفاع کرد و کوشید وقایع غزه را «متعادل» جلوه دهد. نماینده‌ای دیگر در واکنشی تند گفت: «این موجودیت اسرائیل نیست که تهدید شده؛ آنچه امروز به‌طور حاد در معرض تهدید است، جان فلسطینیان و حق موجودیت فلسطین است!»

حزب در نهایت به مصالحه رسید—اتفاقی غیرمنتظره در حزبی که خود را «چپ» می‌نامد. نمایندگان، اولتیماتوم عملی «اتلاف جهانی یادبود هولوکاست» (IHRA) را رد کردند—اتلافی که هر انتقادی از جنایات اسرائیل را «یهودستیزی» می‌خواند تا مخالفان را ساکت کند. در عوض، «بیانیه‌ی اورشلیم درباره‌ی یهودستیزی» را پذیرفتند؛ بیانیه‌ای که صدها دانشگاهی از جمله بسیاری از اسرائیلی‌ها آن را امضا کرده‌اند و به حق کامل برای انتقاد تأکید می‌کند.

اینس شویرتنر، رهبر جدید مشترک حزب، در این زمینه صریح‌ترین موضع را گرفت: «کودکان در نوار غزه عمداً از گرسنگی کشته می‌شوند. ما مخالف این هستیم. ما مخالف قطع کمک‌ها به غزه، مخالف ارسال سلاح، مخالف جنگ هستیم. در برابر جنایت‌کاران جنگی، نباید استانداردهای دوگانه وجود داشته باشد.»

آینده‌ای برای دی لینکه؟

به‌طور کلی، این کنگره حول محور مصالحه تعریف شد. از انشعاب جلوگیری شد و تصمیم‌گیری درباره‌ی مسائل دشوار به آینده واگذار گردید. در مواردی توافق حاصل شد: محدودیت سعه‌ورهای برای نمایندگان و صاحبان مناصب، توصیه یا الزام به واگذاری بخشی از حقوق بالای نمایندگان به امور عمومی، و تمرکز بیشتر بر فعالیت در خیابان‌ها، کارگاه‌ها، دانشگاه‌ها و محله‌ها، با نامزدی افراد بیشتری از طبقه کارگر.

حزب چپ آلمان، دی لینکه، بازگشته است. موفقیت اخیرش در انتخابات تا حدی ناشی از امتناع از پیروی از موج ضد‌مهاجرتی دیگر احزاب در آلمان بود.

در فضای حزب، نوعی تأکید تازه بر روحیه مثبت، رفاقت، فعالیت‌های فرهنگی و حتی طنز شکل گرفت. به‌نوعی، کنگره به جشن نجات حزب تبدیل شد—جشنی آرام اما شاد، با غرور بحق نسبت به موفقیت انتخاباتی، و شادی از این که ظرف تنها چند ماه، تعداد اعضای حزب از کمتر از ۶۰ هزار به بیش از ۱۲۰ هزار نفر رسید؛ اغلب آن‌ها جوانان بودند. مسیر آینده خالی از مانع و دست‌انداز نخواهد بود، اما اکنون، امیدی نو پدید آمده است.

خلاف تمایل گذشته بسیاری از رهبران به اصلاح‌طلبی و پذیرش وضع موجود، شویرتنر—که سابقاً سردبیر نسخه آلمانی مجله Jacobin بود—در کنگره خواستار جایگزینی سرمایه‌داری با نظام اقتصادی‌ای شد که «دیگر مردم را سرکوب نکند، بلکه به آن‌ها کرامت و سلامت ببخشد.» او گفت: «این، قلب تپنده سیاست ماست.»

او با تأییدهای پرشور هایدی رایشینک همراه شد—چهره پرنرژژی جدید حزب در بوندستاگ: «بله، ما می‌خواهیم از نظام اقتصادی رها شویم که در آن ثروتمندان ثروتمندتر و فقراء فقیرتر می‌شوند؛ که سالمندان باید پول برگشت بتری‌ها، بطری جمع کنند، و کودکان در کلاس‌های درس با شکم گرسنه بنشینند. «که در آن بیکاران فریب می‌خورند، بسیاری استثمار می‌شوند، و مردم در بیمارستان‌ها جان می‌دهند، تنها به‌خاطر سودآوری... چنین نظامی هیچ سنجیتی با دموکراسی ندارد، هیچ.»

او سخنانش را چنین به پایان رساند: «اگر مطالبۀ آزادی و حقوق برابر برای همه، رادیکال است، پس بگذارید ما رادیکال باشیم. ما باید در این زمانه رادیکال باشیم!»

هنوز به‌طور کامل روشن نیست که دی لینکه در آینده چه مسیری را در پیش خواهد گرفت، یا آیا جناح جداشده در BSW روزی باز خواهد گشت. با وجود همه خطرات و دشواری‌ها، به‌نظر می‌رسد که بستر واقعی برای امید چپ و کنش‌گری مبارزاتی تازه شکل گرفته‌چیزی که المان و اروپا بشدت به آن نیاز دارند.



درباره نویسنده: ویکتور گروسمن

ویکتور گروسمن روزنامه‌نگاری اهل ایالات متحده است که اکنون در برلین زندگی می‌کند. او در دهه ۱۹۵۰ از پایگاه ارتش امریکا فرار کرد، زیرا به دلیل فعالیت‌های چپ‌گرایانه‌اش در دانشگاه هاروارد و شهر بوفالو، نیویورک، در معرض تهدید به مجازات قرار داشت. او به جمهوری دمکراتیک المان (المان شرقی سوسیالیستی) پناه برد، در آنجا روزنامه‌نگاری خواند، آرشیوی به نام «پل روبسون» بنیان گذاشت، و به‌عنوان روزنامه‌نگار و نویسنده‌ای آزاد فعالیت کرد.

آخرین کتاب او با عنوان «یک فراری سوسیالیست: از هاروارد تا کارل مارکس»، درباره زندگی‌اش در جمهوری دمکراتیک المان در فاصله سال‌های ۱۹۴۹ تا ۱۹۹۰ است؛ کتابی که به دستاوردهای عظیم اجتماعی تحت سوسیالیسم، دلایل فروپاشی آن، و اهمیت مبارزات امروز می‌پردازد.

منبع مقاله: People's World :

سه شنبه ۶ خرداد-جوزا-۱۴۰۴